

**An inquiry into the Issue of Absence of the Existence of
God in the Holy Quran from the Perspective of
'Allāmah Ṭabāṭabā'ī**

Askari Solymani Amiri

Professor and Faculty Member of Imam Khomeini Institute for

Education and Research

(solymaniaskari@mihanmail.ir)

Abstract

The proofs in theology pertain to the existence of god, His unity or His creatorship and the like. According to philosophers, the existence of god based on the principle of “that which has no cause” is self-evident, and the proofs establishing His existence are merely elucidations of this self-evident matter. The proofs presented in theology and philosophy on the existence of god, firstly and essentially, do not establish the existence of god in itself. Or if they do, they are elucidating proofs and His existence does not require a proof. The Holy Quran, from the perspective of 'Allāmah Ṭabāṭabā'ī, contains proofs on God. However, none of them are on the existence of god in itself, because His existence is considered self-evident in the Quran and even the elucidating proof on His existence is not presented. The verses related to the proofs are either establishing the unity and oneness of the Almighty God, or His creatorship, or other attributes of Him, and none of them establish the existence of the Almighty God itself.

Keywords: Quran, Establishing God's Existence, Proof, 'Allāmah Ṭabāṭabā'ī.



مسألة عدم وجود برهان على وجود الله تعالى في القرآن الكريم من منظور العلامة الطباطبائي رحمته الله

عسكري سليمان أميري^١

موضوع العلية بشكل عام و العلة المعدة من المباحث المهمة في مباحث الوجودية و له دور مهم في فهم صحيح من معرفة الله و العالم والإنسان. رغم ذلك كله لم يتم دراسة العلة المعدة كما ينبغي و أحيانا يكتفون بتعريف مبهم. وهذا الإبهام سبب تبديل العلة المعدة إلى إجابة إجمالية و شكلية. دراسة هذا التعريف و أنه ماهي العلة المعدة دقيقا يمكن أن يساعد على فهم عميق و حل للكثير من المسائل مثل شبهة تعارض العلم والدين. وذلك لأنه العلة التي تتم دراستها في العلوم و يحاولون نفيها أو إثباتها كلها علة معدة، وعلل مثل واجب الوجود المطروحة في المباحث الإعتقادية من سنخ العلة الموجدة. في هذا المقال يتم مناقشة التعاريف المطروحة من العلة المعدة بمنهج تحليلي عقلي و نبين إشكاليات كل واحد منها، و يتبين أن العلة المعدة في المواطن التي بمعنى الوجود والعدم اللازم السابق ولا يكون بمعنى مجرى الفيض، يكون عاملاً يهيئ المادة و يوجد فيها القابلية حتي تصبح مستعدة لقبول الفيض من المفيض.

مفاتيح البحث: العلة، العلة المعدة، المعد، الإعداد، الإستعداد.

١. أستاذ و عضو الهيئة العلمية بمؤسسة الامام الخميني رحمته الله للتعليم والأبحاث
(solymanias kari@mihanmail.ir).



فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
سال پانزدهم، فروردین ۱۴۰۲، شماره مسلسل ۵۵

چگونگی مسأله نبودن وجود خدا در قرآن کریم از منظر علامه

طباطبایی رحمته الله علیه*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۹

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۴/۱۳

عسکری سلیمانی امیری**

برهان ها در علم خداشناسی یا بر اصل وجود خداست، یا بر یگانگی او یا برهان بر خالقیت او و ... از نظر فیلسوفان، اصل وجود خدا بر اساس قاعده «ما لا سبب» بدیهی است و براهین مثبت تبیه بر امر بدیهی است. برهان هایی که در علم کلام و فلسفه بر وجود خدا اقامه می شود، یا اولاً و بالذات بر وجود فی نفسه خدا نیست، یا اگر برهان بر وجود فی نفسه او باشد، برهان تبیهی بوده و وجود او نیازی به اثبات ندارد. از منظر علامه طباطبایی قرآن کریم مشتمل بر براهینی در خداشناسی است. اما هیچ یک از آنها بر برهان وجود فی نفسه خدا نیستند؛ چراکه در قرآن وجود خدا بدیهی تلقی می شود و حتی برهان تبیهی بر اصل وجود او هم اقامه نشده است و آیات ناظر به براهین یا برای اثبات توحید و یکتایی خدای متعال است یا اثبات بر خالقیت اوست یا سایر اوصاف او و هیچ یک از آنها برای اثبات اصل وجود خدای متعال نیستند.

واژه های کلیدی: قرآن کریم، اثبات وجود خدا، برهان، علامه طباطبایی رحمته الله علیه.

* این مقاله در کنگره بین المللی علامه طباطبایی رحمته الله علیه پذیرش شده است.

** استاد و عضو هیئت علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه

(solymanias kari@mihanmail.ir).



مقدمه

از منظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه در قرآن کریم اصل وجود خدا بدیهی است و آیه‌ای وجود ندارد که دال بر اثبات اصل وجود خدا باشد. براهین در قرآن یا برای اثبات توحید ذات یا برای اثبات اوصاف ذاتیه یا فعلیه او می‌باشند. در این مقاله در صدد تبیین چرایی اثبات بداهت وجود خدا در عقل و نقل (قرآن) هستیم. بنابراین صرف نظر از قرآن، ما یک بحث عقلی بر تبیین این مدعا با محوریت عقل داریم که آیا اساساً از منظر عقل وجود خدای متعال بدیهی و بی‌نیاز از اثبات است؟ رأی فیلسوفان و نظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه در این خصوص چیست؟

بحث دوم در خصوص مدعای علامه با محوریت شواهد قرآنی است که اصل اثبات وجود خدا در قرآن مفروغ‌عنه است و قرآن اصل وجود خدا را اثبات نکرده است و براهین قرآنی ناظر به اصل وجود خدا نیستند، بل دال بر توحید او می‌باشند.

اثبات وجود خدا از منظر عقل

اثبات وجود خدای متعال به‌عنوان واجب‌الوجود، از وظایف فیلسوف است. اما آیا وجود خدای متعال نیاز به اثبات دارد؟ فیلسوفان ادعا دارند که وجود خدای متعال بی‌نیاز از اثبات است؛ چراکه وجود او براساس قاعده «مالاسبب» بدیهی است.^۱ ما این قاعده را اصل موضوع می‌گیریم و تنها به مضمون آن اشاره می‌کنیم. سپس در پرتو آن، ادله‌ای را که برای اثبات وجود خدا اقامه شده، بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که این ادله وجود خدا را به‌عنوان امر بدیهی اثبات می‌کنند و برهان صرفاً تنبیهی است.

قاعده مالاسبب

«مالاسبب فهو إما بدیهی او لایمکن البرهان علیه»؛ چیزی که سبب ندارد، یا بدیهی است یا برهان ندارد». حرف «یا» در این قاعده منع خلو است. یعنی هم خدا برهان ندارد هم

۱. براساس مفاد این قاعده هر چیزی که سبب نداشته باشد، یا وجودش بدیهی است یا برهان (لمی) بر آن ممکن نیست. بنابراین وجود خدا بدیهی است و برهان‌هایی که بر وجود او اقامه شده است، برهان لمی نیستند؛ زیرا خدا مصداق مالاسبب است و از این رو برهان بر وجود او تنبیهی است.

وجودش بدیهی است. مقصود از برهان در این قاعده «برهان حقیقی»، یعنی برهان لمی است که حد وسط آن علت ثبوت اکبر برای اصغر است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۱/ ۲۴۶: تعلیقات). از نظر علامه طباطبایی در اصطلاح فلسفه برهان به طور مطلق برهان لمی است (شیرازی، ۱۹۸۱: ۶/ ۲۹: تعلیقه علامه طباطبایی). روشن است که برهان لمی بالذات در مورد خدای متعال راه ندارد؛ زیرا چیزی که واجب الوجود بالذات است، معلول علتی نیست تا دارای برهان لمی باشد. از این رو مقصود نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه، دوانی و دیگران که برهان ابن سینا را لمی دانسته‌اند، این نیست که وجود خدا برهان لمی دارد؛ زیرا از نظر ایشان خدا علت ندارد تا برهان لمی داشته باشد. بنابراین لمی دانستن برهان ابن سینا به توجیه دیگری نیاز دارد.

در توجیه سخن نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه می‌توان گفت: مقصود ایشان ثبوت وجود خدا برای اصل وجود با حد وسط «واجب یا ممکن» است و این حد وسط علت وجود نعته واجب الوجود برای اصل وجود است. بنابراین اصل «هستی» حد اصغر برهان است که با حد وسطی واجد واجب الوجود بودن را برای آن اثبات می‌کند و وصف واجدیت که حد اکبر است، معلول علتی است. بنابراین نتیجه در برهان ابن سینا این نیست که ثبوت وجود فی نفسه واجب الوجود دارای علت باشد. بلکه وجود نعته واجب الوجود برای حد اصغر معلول علتی است (ابن سینا، ۱۴۰۳ق: ۳/ ۶۶؛ شیرازی، ۱۹۸۱م: ۶/ ۲۹).

ملاصدرا در موارد مشابه بالا، برهان را لمی بالعرض می‌داند. در عین حال، توجیه خواجه طوسی رحمته الله علیه و دوانی را درباره برهان ابن سینا تکلف‌آمیز می‌داند (شیرازی، ۱۹۸۱م: ۶/ ۲۹). علامه طباطبایی رحمته الله علیه از اساس این توجیه را نپذیرفته و برهان ابن سینا را از نوع «انی مطلق» تلقی کرده است (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۷۱). به هر حال، از نظر علامه طباطبایی مضمون قاعده «مالاسبب» قابل قبول است؛ زیرا: اولاً در تعلیقات بر اسفار ابراز مخالفت نکرده است (شیرازی، ۱۹۸۱م: ۳/ ۴۰۰) و ثانیاً پرواضح است که خدا علت ندارد و برهان بر وجود او لمی نیست.

به علاوه او به طور کلی برهان لمی را در فلسفه منتفی می‌داند؛ چه مدعا در فلسفه اثبات واجب باشد و چه اثبات غیر واجب (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۶ و ۷۱). ثالثاً او وجود خدا را بدیهی دانسته

است و در ذیل برهان صدیقین خود بیان کرده: وجود خدای متعال ضروری (بدیهی) است و براهین مثبت بر وجود او در حقیقت تنبیهی اند^۱ (شیرازی، ۱۹۸۱ م: ۱۵/۶: تعلیقه علامه طباطبائی).

تبیین لمی نبودن برهان بر وجود خدا

دانشمندان اسلامی دو دسته ادله بر وجود خدای متعال آورده‌اند؛ دسته‌ای از نوع برهان صدیقین است که حد وسط در آنها غیر خدای متعال نیست و دسته دیگر غیر صدیقین است. متکلمین، طبیعی دانان و غیر این دو در معرفت به خدای متعال به حد وسطی متوسل می‌شوند که حد وسط در برهان، خدای متعال نیست (شیرازی، ۱۹۸۱ م: ۱۳/۶-۱۴). البته مهم نیست که نشان دهیم تقریر برهان ابن‌سینا در برهان صدیقین داخل است - آن‌گونه که خود مدعی آن است (ابن‌سینا، ۱۴۰۳ ق: ۶۶/۳) - یا قریب به صدیقین است - آن‌گونه که ملاصدرا مدعی است (شیرازی، ۱۹۸۱ م: ۲۶/۶) - بلکه مهم در این بحث این است که نشان دهیم همه برهان‌های صدیقین و غیر صدیقین اثبات امر بدیهی است و برهان‌ها حقیقتاً لمی نیست و مؤید قاعده «مالاسب» می‌باشد.

لمی نبودن برهان‌های غیر صدیقین برای وجود خدا

همان‌طور که ملاصدرا (همان: ۱۴) اشاره کرده، گاه با «امکان ماهیت» یا «حدوث خلق» یا «حرکت جسم» وجود واجب را اثبات می‌کنیم و گاه از طریق صدیقین؛ مثلاً اگر واجب را از طریق امکان ماهیت اثبات کنیم، خلاصه برهان چنین خواهد بود که ماهیت ممکنه موجود به واسطه امکانش محتاج به علتی است که یا واجب است یا به واجب منتهی می‌شود. بنابراین واجب الوجود موجود است. این برهان را می‌توان بدون ورود به جزئیات، به صورت زیر صورت‌بندی کرد:

۱. این ماهیات موجود ممکن الوجودند.
۲. هر ممکن الوجودی محتاج به واجب است.
۳. پس واجب الوجود موجود است.

۱. «من هنا يظهر للمتأمل أن أصل وجود الواجب بالذات ضروری عند الانسان و البراهین المثبتة له تنبیهات بالحقیقة» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۱۵/۶: تعلیقه علامه طباطبائی).

اگر از طریق «حدوث» وجود واجب را اثبات کنیم، ساختار برهان به شرح ذیل است:

۱. این موجودات - که بدان‌ها اذعان داریم - حادثند.
۲. هر حادثی به محدثی نیازمند است که به محدث غیر حادث (قدیم = خدا) منتهی می‌شود.
۳. پس قدیم (واجب الوجود) موجود است.

صرف نظر از اینکه این ادله برای اثبات وجود خدا تمام است یا نیست - و اگر تمام نیست چگونه ترمیم و تتمیم می‌شود - باید ببینیم آیا این ادله نشان می‌دهند که وجود خدا مجهول نظری است و مستقیم وجود خدا را اثبات و مجهول نظری را معلوم کرده است؟ روشن است که نتیجه این ادله مستقیم برای وجود خدا نیست، بلکه این ادله نشان می‌دهند که وجود خدا بدیهی بوده و عقل از آن غافل است و نقش این نوع برهان‌ها زدودن غفلت است. این برهان‌ها مانند یکدیگر است و حد وسط نقش علت را در برهان بازی می‌کند و برهان برای وصول به نتیجه خودش، از نوع برهان لمی است. ما توضیح خود را در خصوص برهان اول که حد وسط آن امکان است، بیان می‌کنیم. برهان امکان که قبلاً بیان شد، برخی از امور آن به دلیل سادگی و بدیهی بودن در متن برهان درج نمی‌شد و الان ساختار آن را به‌طور کامل می‌نویسیم:

۱. این موجودات ممکن الوجودند.
 ۲. هر ممکن الوجودی محتاج به واجب الوجود است.
 ۳. پس این موجودات محتاج به واجب الوجودند.
- همان‌طور که مشاهده می‌شود، برهان اقامه‌شده یک نتیجه منطقی دارد که اصلاً در آن سخنی از وجود خدای متعال نیست. بلکه نتیجه آن این است که این موجودات امکانی به واجب الوجود احتیاج دارند. روشن است که احتیاج به واجب الوجود داشتن این موجودات، وصفی برای این موجودات است. درحالی‌که ما دنبال اثبات وجود خدا بوده‌ایم. از نظر منطقی، برهان مزبور برای نتیجه‌اش لمی است و حد وسط در برهان یعنی امکان علت ثبوت

نیاز موجودات به واجب را بیان می‌کند. پس این برهان و نیز برهان حدوث متکلمین، اثبات‌کننده وجود خدا نیستند، بلکه نیاز موجودات را به واجب و به محدث غیر حادث اثبات می‌کنند. اما با آنکه این ادله وجود واجب، یعنی هلیه بسیطه «خدا یا واجب الوجود موجود است» یا «محدث غیر حادث موجود است» را اثبات نمی‌کنند، ولی به گونه‌ای هستند که ما به طور بدیهی می‌فهمیم خدا (یعنی «واجب الوجود» به زبان فیلسوفان یا «محدث غیر حادث» یا همان «قدیم» به زبان متکلمان) موجود است؛ زیرا اگر این موجودهای ممکن یا حادث به واجب نیاز دارند که به آنها وجود بدهد، آیا از نظر عقلی فرض دارد که خود با آنکه وجود ندارد، دهنده وجود به دیگری باشد؟ روشن است که عقل می‌گوید که اگر خدا ایجادکننده این موجودات است، خدا برای آنها موجود است. پس اگر خدا وجود نعتی برای موجود دارد، باید پیش از وجود نعتی برای آنها وجود فی نفسه هم برای خود داشته باشد. اکنون عقل درکی از وجود فی نفسه خدا دارد که از استدلال به دست نیامده است. بنابراین درک وجود فی نفسه خدا و هلیه بسیطه او بدیهی است و هیچ‌یک از برهان‌های مذکور آن را اثبات نکرده‌اند. بنابراین برهان‌های ذکر شده صرفاً تنبیهی است و ما را از غفلت خارج کرده است و به این شیوه توجه یافته‌ایم که وجود فی نفسه خدا قبل از برهان‌های مزبور مجهول نبوده، بلکه تنها مغفول بوده است.

لمی نبودن برهان‌های موسوم به صدیقین بر وجود خدا

اکنون وارد برهان‌هایی می‌شویم که آن را صدیقین نامیده‌اند و ابن‌سینا اولین تقریر آن را به دست داده است. ما در این بحث به تطورات دیگر این برهان بعد از ابن‌سینا تا ملاصدرا کاری نداریم، ولی به برهان صدیقین مختص به علامه طباطبایی رحمته‌الله که موضوع بحث ما از منظر ایشان است - اشاره خواهیم کرد. به هر حال، از نظر ابن‌سینا ما باید برهانی بر وجود خدا اقامه کنیم که در واقع از خدا به خدا باشد. ابن‌سینا مدعی است که برهانش از همین قبیل است (ابن‌سینا، ۱۴۰۳ق: ۶۶). همان‌طور که اشاره کردیم، ملاصدرا برهان او را صدیقین ندانسته (شیرازی، ۱۹۸۱م: ۲۶/۶) و خود در صدد برهان دیگری بر آمده و آن را برازنده نام صدیقین دانسته است (همان: ۱۳). اما امر مهم برای ما این است که با برهان ابن‌سینا و یا برهان‌های دیگری مانند برهان ملاصدرا نشان دهیم که برهان بر امر بدیهی است و نیاز به اثبات ندارد.

تقریر برهان ابن سینا را اشاره‌وار می‌توان این‌گونه بیان کرد که هستی و وجودی که در آن
اجمالاً شکی نیست، یا واجب است یا ممکن. هر چیزی یا واجب یا ممکن باشد، مستلزم
واجب الوجود است. پس واجب الوجود موجود است؛ زیرا اگر هستی - که در آن شک نداریم
- واجب الوجود باشد، پس واجب الوجود موجود است و اگر ممکن الوجود باشد، مستلزم
واجب الوجود است. پس در هر حال، واجب الوجود موجود است. برهان ابن سینا را می‌توان
به‌صورت زیر صورت بندی کرد:

۱. هستی در عالم واقع یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود.

۲. هر واجب الوجود یا ممکن الوجودی دارای واجب الوجود است.

۳. پس واجب الوجود موجود است.

همان‌طور که در برهان امکان نشان دادیم، «واجب الوجود موجود است» نتیجه مقدمات
خودش نیست. در برهان ابن سینا هم این نتیجه از مقدمات برهان ابن سینا حاصل نمی‌شود؛
زیرا نتیجه حاصل از این دو مقدمه این است که «هستی در عالم واقع دارای واجب الوجود
است». بنابراین نتیجه هلیه بسیطه وجود واجب الوجود نیست. اما در عین حال بعد از برهان،
هلیه بسیطه وجود واجب الوجود معلوم است. برخی در تحلیل برهان ابن سینا گفته‌اند که
برهان ابن سینا - همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، از نوع لمی است. طبق این نظر، حد وسط
برهان ابن سینا «واجب یا ممکن» علت دارا بودن هستی بر واجب الوجود است. بنابراین حد
وسط علت وجود واجب الوجود نیست، بلکه در این تحلیل علت دارا بودن عالم هستی بر
واجب الوجود است. واضح است که دارای واجب الوجود بودن عالم هستی، وجود نعتی
واجب الوجود برای هستی است. اما آیا امکان دارد که واجب الوجود وجود نعتی برای عالم
هستی داشته باشد و خودش وجود فی نفسه نداشته باشد؟

وجود نعتی هر شیئی فرع بر وجود فی نفسه همان شیء است. بنابراین قطعاً واجب
الوجودی که وجود نعتی در عالم هستی دارد، بالضروره وجود فی نفسه برای خود دارد. پس
علم به وجود فی نفسه واجب معلوم شد و این علم مستنتج از مقدمات نیست. این تحلیل بر
این اساس است که حد وسط در برهان را علت وجود نعتی حد اکبر برای حد اصغر بدانیم.

همان‌طور که اشاره کردیم، خواجه و برخی از تابعان او (مانند دوانی) برهان ابن‌سینا را بدین‌گونه تحلیل کرده و آن را لمی دانسته‌اند (ابن‌سینا، ۱۴۰۳ق. : ۳/۶۶؛ شیرازی، ۱۹۸۱م. : ۶/۲۹).

روشن است که لمی بودن این برهان بدین معنا نیست که وجود خدا و هلیه بسیطة او دارای علت است، بلکه دارا بودن هستی عالم بر واجب الوجود معلول علتی است و علت مثبت وصف «دارای واجب الوجود بودن» برای هستی عالم است. اما این تحلیل از نظر ملاصدرا تکلف است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م. : ۶/۲۹). بنابراین ملاصدرا نمی‌پذیرد که برهان ابن‌سینا برهان لمی برای وجود نعتی واجب برای هستی عالم باشد. بالاتر از آن، قول خود ابن‌سینا است که در توصیف برهانش نشان می‌دهد برهانش لمی نیست. ابن‌سینا در توصیف برهان خودش می‌گوید که این برهان، برهان محض نیست؛ چراکه واجب علت ندارد، بلکه حد وسط برهان حال وجود است که وجودش (یعنی اصغر) مقتضی اشتغال بر واجب است. برهان محض در نظر او همان برهان لمی است که برهانش را لمی ندانسته است. در عوض، تصریح کرده که برهانش شبیه به برهان است (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۳۳)؛ چراکه از نظر ایشان، مقصود از برهان مطلق همان برهان لمی است (همو، ۱۴۰۵ق. : ۱۵). علامه طباطبایی نیز همین رأی را تصویب کرده و برهان ابن‌سینا را از نوع برهان انی مطلق دانسته است (شیرازی، ۱۹۸۱م. : ۶/۲۹؛ تعلیقات علامه طباطبایی). به هر حال، طبق تحلیل و تبیین برهان ابن‌سینا، حد وسط علت ثبوت حد اکبر برای حد اصغر نیست، بلکه حد وسط و حد اکبر دو لازم برای حد اصغرند. در هر حال نتیجه هلیه بسیطه «خدا موجود است» نمی‌باشد، بلکه هستی مشتمل بر واجب الوجود می‌باشد. اما اشتغال هستی بر واجب الوجود - همان‌طور که در تفسیر قبل گفته‌ایم - وجود نعتی واجب الوجود را برای هستی اثبات می‌کند. اما وجود نعتی واجب الوجود برای هستی لازمه وجود فی نفسه هستی برای واجب الوجود است که برهان ابن‌سینا در این تفسیر هم آن را اثبات نکرده و در عین حال پیش از برهان مغفول و پس از برهان به‌طور بدیهی معلوم است.

اما برهان صدیقین خاص علامه طباطبایی، برهانی است که وی هم در اصول فلسفه و هم در رسائل توحیدیه و هم در تعلیقات بر اسفار آن را با تفاوت‌هایی آورده است (طباطبایی، بی تا: ۷۷-۸۶؛ همو، ۱۳۶۵: ۵؛ شیرازی، ۱۹۸۱م. : ۶/۱۴-۱۵؛ تعلیقات علامه). ما تقریر ایشان

را در تعلیقات بر اسفار به اختصار تبیین می‌کنیم. از نظر علامه، واقعیت که در آن شکی نیست عدم‌پذیر نیست و چیزی که عدم‌پذیر نیست، واجب الوجود است. پس واقعیت واجب الوجود است. از نظر علامه، این برهان مانند هر برهانی در فلسفه از نوع برهان انی مطلق است و آشکار است که عدم‌ناپذیری واقعیت حد وسط برهان است و واضح است که عدم‌ناپذیری علت ثبوتی واجب الوجود برای واقعیت نیست. بلکه واقعیت و عدم‌ناپذیری و واجب الوجود سه عنوان متلازم منطبق بر یک امر خارجی می‌باشند، بدون آنکه هر یک از سه عنوان علت دیگری باشد. بنابراین ثبوت عنوان واجب الوجود برای عنوان واقعیت به واسطه عنوان عدم‌ناپذیر از نوع برهان لمی نیست.

پس اجمالاً روشن شد که برهان‌ها در اثبات واجب، چه غیر صدیقین (مانند برهان امکان یا حدوث یا حرکت) و چه موسوم به صدیقین (مانند برهان ابن‌سینا یا علامه طباطبایی)، همگی برای اثبات وجود فی نفسه واجب، یعنی برای اثبات هلیه بسیطه او برهان لمی نیستند؛ هر چند برخی از آنها برای نتیجه اصلی که برهان بر آن اقامه شده، برهان لمی‌اند؛ مانند برهان امکان، حدوث یا حرکت. در برخی دیگر هم بنا به رأی محقق طوسی و تابعان او (مثل دوانی) ادعا شده لمی‌اند؛ نیز غیر لمی یا شبیه به لمی است؛ همانطور که خود ابن‌سینا برهانش را غیر لمی دانسته است.

اما به هر حال حد وسط در هیچ‌یک از این براهین علت برای وجود فی نفسه واجب الوجود نیست؛ زیرا برای واجب الوجود علتی نیست. بنابراین روشن شد که هیچ‌یک از این برهان‌ها نسبت به هلیه بسیطه وجود خدا برهان لمی و حد وسط آن علت برای وجود فی نفسه خدا نیست.

بدیهی بودن مصداق مالا سبب

پیش‌تر اشاره کردیم که مالا سبب یعنی چیزی که سبب ندارد یا بدیهی است یا اگر بدیهی نباشد نمی‌توان برهان لمی بر آن اقامه کرد. این مضمون را هم ابن‌سینا در فصل نهم مقاله اولی از برهان شفاء بیان کرده و در پایان گفته است چیزی که سبب ندارد، نسبت محمول آن به موضوع یا بین است یا با برهان قیاسی - که مقصود او برهان لمی است -

مبرهن نمی شود (ابن سینا، ۱۳۷۵ق: ۹۴). ملاصدرا هم در تعلیقه بر حکمة الاشراق به صراحت آورده که علم به مالا سبب - که آن را بر خدای متعال تطبیق داده - یا بین بنفسه است یا با بیان قیاسی بیان نمی شود (شیرازی، ۱۳۸۸: ۱/ ۲۴۶: تعلیقات ملاصدرا). بنابراین هرگاه بر چیزی که سبب ندارد برهان اقامه شود، برهانش لمی نخواهد بود و اقامه برهان بر آن اقامه برهان غیر لمی بر امر بین و آشکار است. پس ادله‌ای که برای وجود خدا اقامه می شود باید تنبیه بر امر بین و بدیهی باشد؛ آن گونه که علامه طباطبایی رحمته الله علیه در ذیل برهانش گفته است که اصل وجود خدا ضروری (بدیهی) بوده و برهانش تنبیهی است (شیرازی، ۶/ ۱۵: تعلیقات علامه طباطبایی).

اما مهم در اینجا آن است که نشان دهیم «مالا سبب» بدیهی است. در برهان حرکت، حدوث و امکان و همچنین برهان امکان و وجوب ابن سینا که طبق تفسیر اول برهان لمی تلقی می شد، روشن است که «وجود نعتی و وجود غیری خدا» برای ممکن در برهان امکان فیلسوفان» و «برای حادث در برهان متکلمین» و «برای متحرک در برهان طبیعی دانان» و «برای اصل وجود در برهان ابن سینا» اثبات می شود. اما عقل به طور بدیهی می داند که وجود فی غیره هر چیزی لازمه وجود فی نفسه آن چیز است؛ زیرا آشکار و بدیهی است که تا شیء وجود فی نفسه نداشته باشد، برای دیگری وجود فی غیره نخواهد داشت. بنابراین در این براهین وجود فی نفسه خدا به طور ضروری آشکار شده است، بی آنکه برهان‌ها به راستی وجود فی نفسه او را اثبات کرده باشند.

اما برهان ابن سینا طبق تفسیر دوم - که ابن سینا خود به صراحت همین تفسیر را پذیرفته و علامه طباطبایی بدان اذعان کرده - و نیز برهان علامه، حد وسط و حد اکبر در این برهان‌ها دو لازم برای حد اصغرند و به تعبیر ابن سینا، وجود که موضوع نتیجه است، هم مقتضی حد وسط و هم مقتضی حد اکبر است. بنابراین علم به موضوع مقتضی علم به حد وسط و حد اکبر (باهم) است. از این رو فرض مجهول بودن حد اکبر برای موضوع (حد اصغر) منتفی است؛ جز اینکه عروض غفلت سبب بی توجهی ثبوت اکبر برای اصغر می باشد. پس این برهان‌ها با این حد وسط مانند برهان‌های قبلی، تنها منته‌اند و وجود خدا بی نیاز از اثبات است. از این رو تمام برهان‌ها بر وجود واجب از نوع تنبیه بر امر بدیهی تلقی می شوند.

ملاصدرا در بیان مطالب مزبور در تعلیقات بر حکمة الاشراق می‌گوید: واجب جل مجده، هر چند برهان حقیقی (لمی) ندارد (زیرا نه سببی دارد و نه جزئی. پس برهان و حد برای او نیست)، اما ذاتش مبرهن به برهان شبیه به لمی است در اینکه مفید یقین است؛ زیرا ذاتش بالذات هر چند اقدم از هر چیزی است، لیکن او صانع عالم و مانند آن است. یعنی این معنای نسبی (صانعیت) از اموری است که دارای سبب است و این سبب مثل مصنوع در این قول ماست که عالم مصنوع است و هر مصنوع برایش صانعی است.

بنابراین چیزی که بالذات برهان بر آن اقامه شده، وجود صانع عالم است و هرگاه این مطلب با این برهان ثابت شده باشد، وجود صانع فی نفسه ثابت است و با این تدبیر، علم به وجود فی نفسه صانع به صورت علم یقینی اولی حاصل است. برای اینکه وجود شیء برای غیر مقتضی (مستدعی) وجود فی نفسه او به طور ضروری (بدیهی) است. بنابراین صدق قول حکما در مورد قاعده «مالاسبب» - که گفته‌اند یا علم به آن بین بنفسه است یا با بیان قیاسی مبین و مبرهن نمی‌شود - بر سبیل منع خلو است، نه بر سبیل منع جمع؛ زیرا مبین به قیاس برهانی صانعیت برای عالم است و یا این است که او منتهای سلسله ممکنات است، نه ذات بالذاتش. اما ذات او بالذات یا بین بنفسه بعد از این برهان است، نه به واسطه این برهان (مگر بالعرض...) و یا مکشوف به مشاهده حضوری است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۱/۲۴۶: تعلیقات ملاصدرا). اما در برهان علامه از سه عنوان واقعیت (حد اصغر)، عدم ناپذیر (حد اوسط) و واجب الوجود (حد اکبر) استفاده شده است. روشن است که واقعیت عدم ناپذیر است و عدم ناپذیر همان واجب الوجود است. بنابراین اصل واقعیت که عدم ناپذیر است، همان وجود خداست. از این رو اوسط و اکبر دو عنوانی هستند که به طور بدیهی از عنوان اول (یعنی واقعیت) جدایی ندارند. پس وجود واجب الوجود بدیهی بوده و برهان علامه تنبیهی و بی‌نیاز از اثبات است.

برهان بر وجود خدا در قرآن از منظر علامه طباطبایی

از نظر علامه طباطبایی رحمته علیه براهین متعددی در قرآن کریم در مورد خدای متعال وجود دارد. اما هیچ‌یک از آنها برهان بر اصل وجود خدا نیست و دلالت بر اثبات وجود خدا و هلیه بسیطه «خدا موجود است» ندارد. برهان‌های خداشناسی در قرآن یا برهان بر توحید و بی‌همتا و

یکتایی وجود او است، یا برهان بر توحید در خالقیت یا ربوبیت او. بنابراین اصل وجود خدا در قرآن کریم از منظر علامه طباطبایی رحمته علیه بدیهی و بی‌نیاز از برهان است. وی در مقدمه تفسیرش می‌گوید:

«المعارف المتعلقة باسماء الله سبحانه وصفاته من الحيوة والعلم والقدرة والسمع والبصر والوحدة وغيرها واما الذات فستطلع أن القرآن يراه غنيا عن البيان» (طباطبایی، ۱۳۹۳ق. ۱: ۱۳/۱). همچنین در ذیل آیه ۱۶۳ سوره بقره می‌گوید: «قرآن شریف اصل وجود خدای متعال را بدیهی می‌شمارد و در تصدیق به آن توقفی ندارد و عنایت قرآن به اثبات صفات مانند وحدت، فاطریت، علم و قدرت و غیر اینهاست» (همان: ۳۹۵).

علامه در ذیل برهان صدیقین خود می‌گوید: «اصل وجود واجب ضروری (بدیهی) است و براهین مثبتة تنبیهی اند» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۶/ ۱۵: تعلیقات علامه طباطبایی). بنابراین در این پژوهش دو مدعا را باید به اثبات برسانیم؛ اول آنکه اصل وجود خدا در قرآن کریم بدیهی است و در قرآن برهانی حقیقی برای اثبات اصل وجود خدا وجود ندارد. دوم آنکه آیا می‌توان در آیات قرآنی برهانی تنبیهی بر وجود خدا یافت و نشان داد که این برهان تنبیهی بر اصل بدیهی وجود خداست.

آیات محتمل بر اصل وجود خدا و پاسخ آنها

برای نشان دادن درستی مدعا که وجود خدا در قرآن بدیهی است و هیچ آیه‌ای مشیر به اثبات اصل وجود خدا نیست، باید آیاتی را بررسی کنیم که احتمال دارد که دلالت بر اثبات اصل وجود خدا داشته باشند. ولی نشان می‌دهیم که این آیات یا بر توحید او یا بر صفات او دلالت دارند، نه بر اصل وجود او.

الف) سوره بقره، آیه ۱۶۳

«وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ».

ذیل این آیه، یعنی "لااله الله هو" در مظان این است که بر نفی وجود غیر خدا و اثبات وجود خدا دلالت داشته باشد. اما علامه، صدر آیه را که دال بر توحید در ذات است، قرینه قرار

می دهد که ذیل آن هم تأکید بر صدر آن، یعنی توحید در ذات خدا است، نه اصل وجود خدا. لذا علامه می گوید: «لا إله إلا هو» برای تأکید بر نص بودن جمله سابقه بر توحید و نفی هر توهم یا تأویلی است که ممکن است به آیه تعلق گیرد. نفی در آیه، نفی جنس إله است و مراد از إله چیزی است که إله بر آن در واقع صادق است. بر این اساس، علامه نتیجه می گیرد که خبر محذوف در آیه «موجود» است و لفظ «الا» در آیه معنای استثناء ندارد، بلکه إله وصفی و به معنای غیر است؛ چراکه لفظ جلاله «هو» بعد از «إلا» مرفوع است، نه منصوب. بنابراین معنای آیه این است که «الهی غیر الله موجود نیست». نتیجه اینکه جمله «لا إله إلا هو» برای نفی غیر إله از اله‌های موهوم است، نه نفی إله غیر الله و اثبات وجود الله سبحانه است. بسیاری چنین توهم کرده‌اند که آیه دال بر اثبات إله و نفی إله‌های دروغین است (همان). علامه بر مدعای خود - که آیه تنها دال بر نفی إله‌های دروغین است - شاهد می آورد تا وحدت الوهیت خدای متعال که در آیه قبل بیان شده است، تثبیت شود. بنابراین ذیل آیه برای اثبات وجود خدا و نفی غیر او با هم نیست. علامه در اینجا تصریح می کند که قرآن اصل وجود خدا را بدیهی می شمارد و در تصدیق عقلی به آن توقف ندارد (همان).

ب) سوره ابراهیم، آیه ۱۰ «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

تقریب بیان برای اثبات اصل وجود خدا این است که خدای متعال فاطر آسمان‌ها و زمین است و هر چیزی که فاطر آنها باشد، موجود است. پس خدا موجود است. از نظر علامه طباطبایی این آیه در صدد اثبات اصل وجود خدا نیست و در صدد اثبات خالقیت خدا هم نیست، بلکه در صدد اثبات ربوبیت خدا و اثبات رسالت رسولان است؛ زیرا این آیه در مقابله با مضمون آیه قبل است. مضمون آیه قبل این است که قوم نوح و عاد و ثمود کفر ورزیدند و کفر آنها انکار و شک در شریعت الهی بود که همان متن رسالت رسولان است. بنابراین دنباله آیه نهم، بیان انکار و شک کفار نسبت به حجج و بیّناتی است که رسولان آورده‌اند و آن توحید ربوبیت است: «و قالوا إنا كفرنا بما أرسلتم به و إنا لنفی شكٌّ مما تدعوننا إليه مریبٌ» (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۱۲/۲۵). بنابراین آیه نه در صدد خالقیت خداست و نه در صدد اصل وجود خدا.

برخی مدعی شده‌اند که فطر در آیه به معنای خلق و جمع اجزاء و ابعاض است که آیه در این صورت برهان بر اثبات وجود خالق است (همان: ۲۶). برخی دیگر هم گمان کرده‌اند که آیه در صدد اثبات خالقیت برای عالم است (همان: ۲۷). تفاوت این دو تفسیر در این است که در تفسیر اول، برهان بر اصل وجود خدا (یعنی برهان وجود فی نفسه خدا) اقامه شده است. بنابراین حد وسط برهان که مثبت وجود فی نفسه خدا است، خالقیت او نسبت به عالم است. اما در تفسیر دوم، برهان بر اصل وجود خدا و وجود فی نفسه خدا نیست. بلکه برهان بر وجود فی غیره خدا برای عالم است که اثبات خالقیت خدا نسبت به عالم است.

از نظر علامه، تفسیر اول در این مقام که آیه در صدد برهان برای رفع شک و انکار کافرانی است که در ذیل آیه بدان اشاره شده است، شایسته نیست؛ زیرا برهان بر اصل وجود خدا، بیگانه از شک و انکار است؛ زیرا وثنی‌ها منکر وجود الله عزّ اسمّه که خالق عالم است (نه غیر او) نبوده‌اند. آنها توحید در ربوبیت و عبادت را منکر بودند و انکار می‌کردند که الله سبحانه تنها ربّ معبود باشد و غیر او رب و معبود نباشد. بنابراین برهان بر این که الله تعالی خالق آسمان‌ها و زمین است، در مسأله انکار ربوبیت نفعی ندارد. از همین جا روشن می‌شود که اقامه برهان بر خالقیت خدای متعال بی‌ارتباط با انکار و شک و وثنی‌هاست؛ زیرا آنها توحید در ربوبیت و عبادت را منکر بوده‌اند، نه توحید در خالقیت را (همان: ۲۷).

ج) آل عمران، آیه ۱۸

« شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ... ».

این آیه دارای سه برهان بر توحید در الوهیت خدای متعال است. اما چگونه آیه دال بر توحید در الوهیت بدون ارتکاب به دور است، از بحث ما خارج است و علامه آن را در تفسیرش توضیح داده است. ولی آشکار است که این آیه دال بر اصل وجود خدا و هلیه بسیطه «خدا موجود است» نمی‌باشد، بلکه اصل وجود او در آیه مفروض شده و انحصار او در ربوبیت از طریق شهادت او و ملائکه و اولوا العلم مبرهن شده است.

البته فرض وجود الله تنبیه و تلمیح بر این است که برهانی بر وجود او قائم است و برخی از فیلسوفان با عنایت به برخی از آیات قرآن کریم هم برهان افاقی و انفسی و هم برهان

صدیقین را بر اصل وجود خدا پذیرفته‌اند و ما آن را ذیل آیه ۵۳ سوره فصلت توضیح خواهیم داد و بیان خواهیم کرد که آن آیات مانند همین آیه مستقیم برهانی، هر چند تنبیهی، بر اصل وجود خدا با حد وسطی که آیه برای اثبات وجود خدا آورده باشد نیست. بلکه صرفاً تلمیح است که عقل با حد وسطی که خود آن را دارد، وجود خدا را مبرهن به برهان تنبیهی می‌کند.

د) سوره فصلت (حم سجده)، آیه ۵۳

« سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ».

طبق ادعای ابن‌سینا و ملاصدرا، این بخش از آیه مشیر به دو برهان بر وجود خداست. صدر آیه ناظر به برهان آفاقی و انفسی و ذیل آن ناظر به برهان صدیقین بر وجود خدا است. بنابراین باید بپذیریم که در قرآن، برهان بر اصل وجود خدا آمده است و این آیه با نظر علامه طباطبایی در تنافی است که اصل وجود خدا در قرآن بدیهی است و آیه‌ای که برهان بر اصل وجود خدا باشد، وجود ندارد.

از نظر علامه طباطبایی، نه صدر آیه برهان بر اصل وجود خداست و نه ذیل آن. ما هم نشان خواهیم داد که از منظر تفسیری، صدر آیه برهان بر اصل وجود خدا نیست. طبق بیان علامه، صدر آیه یا برهان بر حقانیت قرآن است و لازمه حقانیت قرآن برهان بر توحید است. بنابراین ضمیر «أنه الحق» با توجه به سیاق آیه به قرآن کریم برمی‌گردد و حد وسط در برهان آیه و نشانه بودن آیات آفاق و انفس است و مؤید این احتمال، آیه سابقی است که در آن کفر مشرکان مکه یا هر مشرکی نسبت به قرآن ذکر شده است و یا برهان بر حق بودن خدا هنگام مرگ است. بنابراین که ضمیر «أنه الحق» به خدا برگردد، این احتمال را ذیل آیه «أولم يكف بربك أنه على كل شيء شهيد» و آیه بعدی تأیید می‌کند که مشرکان در لقاء ربّ شک داشته‌اند: «ألا في مريه من لقاء ربهم...». بنابراین طبق احتمال اول که ضمیر «أنه» به قرآن برگردد، حقانیت قرآن حد وسط بر توحید حق است. در نتیجه صدر آیه طبق احتمال اول مستقیم برهان بر حقانیت قرآن و به واسطه آن برهان بر توحید و

وحدانیت خدای متعال است و طبق احتمال دوم صدر آیه مستقیم برهان بر وحدانیت اوست. اما ذیل آیه مستقیم برهان بر توحید خدای متعال است؛ چراکه «شهود» یا به معنای شاهد است یا به معنای مشهود. البته شهید به معنای مشهود با سیاق آیه مناسب است. علامه بر این اساس شهید را به معنای مشهود گرفته است. بآء در «بریک» زاید است و جمله «أنه علی کل شیء شهید» بدل از فاعل است و استفهام انکاری است. معنای آیه هم این است که: به زودی آیات مان را در آفاق و در خودشان ارائه می‌دهیم تا برای آنها روشن شود که قرآن (یا خدا) حق است. آیا در تبیین حق کافی نیست که رب تو مشهود هر چیزی است؟ زیرا هیچ چیزی نیست، مگر آنکه آن چیز از تمام جهات فقیر به سوی او و متعلق به اوست و خدا قائم به او و قاهر بر اوست. بنابراین خدا معلوم برای هر شیئی است؛ هر چند برخی از اشیاء او را نشانند (همان: ۱۷/۴۰۴-۴۰۵).

گویا فیلسوفانی مانند ابن‌سینا و ملاصدرا صدر و ذیل آیه را دو نوع برهان بر اصل وجود خدا تلقی کرده‌اند. طبق این تلقی، ضمیر «أنه» به خدا برمی‌گردد. صدر آیه برهان آفاقی یا انفسی و ذیل آن برهان صدیقین بر وجود خدا است. از این رو ما باید برهان آفاقی انفسی را جدای از برهان صدیقین بررسی کنیم. طبق این احتمال، نشانه‌ها در برهان آفاقی و انفسی باید حد وسط برهان باشند. اما مهم آن است که حد اصغر برهان را تشخیص دهیم. اگر حد اصغر را خود آفاق و انفس قرار دهیم، در این صورت نتیجه مستقیم ارتباطی با وجود خدا ندارد؛ زیرا صورت‌بندی برهان به شکل زیر خواهد بود:

۱. آفاق و انفس دارای نشانه خداست.

۲. هر چیزی دارای نشانه خدا باشد، دارای خداست.

۳. پس آفاق و انفس دارای خداست.

آشکار است که این برهان اثبات اصل وجود خدا و هلیه بسیطه «خدا موجود است» نمی‌باشد. هر چند لازمه بدیهی آن وجود خدا هم هست، اما این لازم مستتج از آیات آفاقی

و انفسی نیست. ممکن است گفته شود که این لازم خود برهان دیگری است که به صورت قیاس استثنایی بیان می‌شود:

۱. اگر خدا فاطر آسمان‌ها و زمین و خالق انفس باشد، آن‌گاه خدا موجود است.

۲. لیکن خدا فاطر آسمان‌ها و زمین و خالق انفس است.

۳. پس خدا موجود است.

این برهان در واقع برهانی از قیاس اقترانی است که حد اصغر آن خدای متعال است و نشانه‌های آفاقی و انفسی حد وسط در برهان و حد اکبر آن وجود خداست و برهان در قالب قیاس اقترانی به شکل زیر صورت‌بندی می‌شود:

۱. خدای متعال فاطر آفاق و خالق انفس است.

۲. هر چیزی که فاطر آفاق و خالق انفس باشد، موجود است.

۳. پس خدا موجود است.

در این استدلال، حد اصغر «خدا» و حد اکبر «وجود او» و حد وسط «آفاق و انفس» هستند. اما مهم درستی مقدمه اول است؛ زیرا مقدمه دوم به صورت قضیه حقیقیه و در قوه شرطیه است. اما آیا فاطریت خدا نسبت به آفاق و خالقیت او نسبت به انفس از لوازم ذات خدای متعال هستند یا عین ذات خدای متعال؟ روشن است که فاطریت و خالقیت دو وصف فعلی خدا هستند. بنابراین باید گفت لازمه ذات خدا هستند، نه عین ذات خدا. اما آیا از نظر عقلی معقول و قابل فرض است که اصل وجود فی نفسه خدای متعال مشکوک باشد و صفت لازم آن معلوم بوده و با آن وجود فی نفسه اش اثبات شود؟ به عبارت دیگر، درستی هلیه مرکبه "خدا فاطر و خالق است" فرع بر هلیه بسیطه "خدا موجود است" می‌باشد. بنابراین چگونه می‌توان آن را با هلیه مرکبه به اثبات رساند؟

بنابراین هلیه بسیطه «خدا موجود است»، پیشاپیش در حد اصغر مفروض است. حال چگونه می‌توان امر مفروض در موضوع مقدمه اول را به‌عنوان نتیجه اثبات کرد. گویا اگر کسی چنین چیزی را برهان در نظر بگیرد، دچار مغالطه‌ای نظیر مصادره به مطلوب شده است. تنها چیزی که می‌توان گفت آن است که چنین استدلالی را برهان تنبهی بر وجود فی نفسه خدا تلقی کنیم.

اما برهان صدیقین بر وجود خدا که به باور ابن سینا و ملاصدرا ذیل آیه ناظر به آن است، آیا بهراستی برهان بر اصل وجود اوست؟ در اینجا مهم تقریر برهان است که اصل وجود و هلیه بسیطه «خدا موجود است» به طور مستقیم از آن استنتاج شود. در برهان ابن سینا حد اصغر «وجود و موجود»، حد وسط «اما واجب و اما ممکن» و حد اکبر «مشمتمل بر واجب» است. پس تقریر ابن سینا لزوماً وجود خدا و هلیه بسیطه او نیست؛ زیرا حد وسط مردد بین واجب و ممکن است و اگر در واقع شق دوم صحیح باشد، مفاد نتیجه این خواهد بود که وجود و موجود مشتمل بر واجب است. بنابراین مفاد نتیجه لزوماً هلیه بسیطه «خدا موجود است» نمی باشد. بلکه نتیجه مردد است بین اینکه هلیه بسیطه خدا (واجب الوجود) موجود است بوده باشد و بین این که موجود مشتمل بر خدا است. البته دومی لازمه وجود و موجود است. سؤال مهم تر آن است که چگونه این حدود سه گانه را از آیه استخراج می کنیم تا برهان را به قرآن نسبت دهیم؟ روشن است که از آیه این حدود سه گانه استخراج نمی شود. بنابراین برهان ابن سینا را نمی توان از ذیل آیه استخراج کرد.

اما تقریر صدیقین ملاصدرا، خواه شهید در آیه به معنای شاهد باشد و خواه به معنای مشهود، دال بر وجود خداست؛ زیرا وجود یا خود خداست و شاهد بر خودش است و یا خدا مشهود است. بنابراین خدا موجود است و یا وجود عین ربط و فقر به خداست و وجود شاهد بر خود خدا یا خدا در وجود مشهود است. پس در هر دو حال، وجود خدا معلوم است (آفتاب آمد دلیل آفتاب)؛ زیرا وجودی که یا عین واجب است یا ربط به واجب است، شاهد بر واجب است و اگر شهید به معنای مشهود باشد، هر کس هر شیئی را مشهود کند، یا واجب مشهود کرده پس مستقیم خدا مشهود است و یا اگر آن شیء خود واجب نباشد، بر بالای آن خدا مشهود است. اما مشکل این است که پرسش مهم در برهان ابن سینا در اینجا هم مطرح است که چگونه اجزاء برهان را از ذیل آیه به دست آوریم تا آیه را برهانی دال بر وجود فی نفسه خدا بدانیم؟

اما در تقریر برهان صدیقین علامه طباطبائی رحمته الله علیه واقعیت و عدم ناپذیری و واجب الوجود سه عنوانی هستند که بر خدا صادق اند. بنابراین برهان علامه بهراستی برهان صدیقین است و

هلیه بسیطه و وجود فی نفسه خدا را اثبات می‌کند. اما باز همان سؤال در اینجا هم مطرح است که آیا بهراستی این حدود سه‌گانه را می‌توان از آیه به‌دست آورد و برهان را مستخرج از آیه دانست؟ باز آشکار است که این حدود سه‌گانه از آیه قابل استخراج نیست. لذا ذیل آیه بر برهان صدیقین تطبیق نمی‌کند و علامه برخلاف ابن‌سینا و ملاصدرا آیه را بر برهان صدیقین تطبیق نکرده است و در مقابل، مدعی شده است که اصل وجود خدا در قرآن بدیهی است و هیچ برهانی در قرآن برای اثبات اصل وجود خدا نیامده است.

۵) سوره عنکبوت، آیه ۶۱

«وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ».

تقریب استدلال به این صورت است که با وساطت خلق آسمان‌ها و زمین و مانند آن، وجود خدای متعال اثبات می‌شود. بنابراین حد وسط این برهان مخلوق بودن ما سوی الله است و با آن اثبات می‌شود که خدا خالق آنها است و بدین‌سان وجود خدا به‌عنوان خالق ما سوی خود - که آسمان‌ها و زمین کنایه از آنهاست - اثبات می‌شود.

روشن است که این آیه و آیاتی نظیر آن، برهان بر خالقیت خدا نسبت به ماسوای خودش است، نه برهان بر اصل وجود خدای متعال. از نظر علامه طباطبایی رحمته علیه در قرآن برهان بر خالقیت خدای متعال آمده است. اما بر اصل وجود خدا و وجود فی نفسه او برهانی اقامه نشده است. هر چند لازمه برهان بر خالقیت، معلوم بودن وجود فی نفسه خدای متعال هم هست، ولی معلوم بودن وجود فی نفسه با برهانی به‌دست نیامده است، بلکه خودبه‌خود و به‌طور بدیهی معلوم است، هر چند قبل از برهان مغفول بوده است.

۶) سوره طور، آیه ۳۵-۳۶

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ».

این آیه مشابه آیه قبل است و استفهام در آن انکاری است؛ چراکه انسان نه خالق خویش و نه خالق آسمان‌ها و زمین است. بنابراین انسان و جهان همه مخلوق و دارای خالق‌اند. در نتیجه - همان‌طور که گفتیم - این برهان هم خالقیت خدای

متعال را اثبات می‌کند و لازمه بدیهی آن، اصل وجود خدا و وجود فی نفسه او است. اما برهان وجود فی نفسه خدای متعال را اثبات نکرده است.

نتیجه‌گیری

براساس قاعده «مالاسبب»، وجود خدا بدیهی است و برهان‌هایی که بر وجود خدا اقامه می‌شود، تنبیه بر همین امر بدیهی است و این براهین - چه صدیقین و چه غیر آن - یا وجود نعتی و وصفی خدا را برای چیزی مانند عالم اثبات می‌کنند (نه وجود فی نفسه خدا را؛ هر چند بعد از برهان وجود فی نفسه او به‌طور بدیهی معلوم واقع می‌شود) و یا وجود فی نفسه او را به‌طور مستقیم اثبات می‌کنند که در این صورت وجودش بدیهی است و نیازی به اثبات ندارد و برهان صرفاً تنبیهی است.

از نظر علامه طباطبایی رحمته‌الله در قرآن وجود خدای متعال بدیهی تلقی شده و هیچ آیه‌ای وجود فی نفسه خدا را اثبات نکرده است و ادله‌ای که در مورد خدا آمده است، یا برهان بر توحید و یکتایی و بی‌ظنیری اوست یا برهان بر خالقیت و اوصافش می‌باشد. در بررسی آیاتی را که در مظان اثبات وجود خدا بودند نشان دادیم که هیچ‌یک از آنها دال بر وجود فی نفسه خدا نیستند؛ چراکه یا دال بر توحید ان است یا دال بر خالقیتش یا دال بر سایر اوصاف فعلی او. بدین‌سان قابل قبول است که در قرآن کریم، اصل وجود خدا بدیهی تلقی شده و شواهد برهانی موجود در قرآن کریم، دال بر اثبات اصل وجود خدا نیستند.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۳ق)، الاشارات و التنبیها مع الشرح (ج ۳)، بی جا: دفتر نشر کتاب.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵ق)، القصیده المزدوجہ فی المنطق، قم: منشورات مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، برهان شفاء،، قاهره: المطبعه الامیریة.
- شیرازی، صدرالدین محمد (۱۹۸۱م)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه (ج ۶)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- شیرازی، قطب الدین (۱۳۸۸)، شرح حکمه الاشراق، تعلیقات ملاصدرا (ج ۱)، با تصحیح سید محمد موسوی، تهران: انتشارات حکمت.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۲)، نهایت الحکمه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۵)، رسائل التوحیدیه، قم: چاپ حکمت.
- طباطبایی، سید محمدحسین (بی تا)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، با مقدمه و پاورقی استاد شهید مطهری (ج ۵)، قم: انتشارات صدرا.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۳هـ)، المیزان فی تفسیر القرآن (ج ۱)، بیروت: منشورات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی